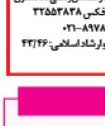

info@payamdaily.ir

پیام آشنا

نخستین روزنامه صبح البرز

شماره ۱۵۴۰
دوشنبه / ۲۳ دی / ۱۳۹۸
۱۷/ جمادی الاول / ۱۴۴۱
13 / Jan/ 2020

صاحب‌امتیاز: موسسه همکاران اندیشه‌زمان
مدیرمسئول: محمود حیدری سردبیر: باهره حیدری
نشانی: کرج بلوار تعاون، خیابان فرهنگ، جنب کانون کارشناسان رسمی دادگستری
تلفن: ۳۲۵۳۳۸۳۸-۳۲۵۴۴۴۴۳ -۰۲۶-فکس ۳۲۵۵۳۸۳۸
فکس اینترنتی پیام آشنا: ۸۹۷۸۶۷۳۹-۰۲۱
امتیاز در طرح ارزیابی کیفی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۴۳/۴۶
چاپ: کارگر

امروز با حافظ

ای پیک راستان خبر یار ما بگو
احوال گل به بلبل دستان سرا بگو
ما محرمان خلوت انسیم غم مخور
با یار آشنا سخن آشنا بگو

در نهانخانه ی جانم
گل یاد تو
درخشید

فریدون‌مشیری

اوقات شرعی فردا

اذان صبح	طلوع آفتاب	اذان ظهر	غروب آفتاب	اذان مغرب
۰۵:۴۷	۰۷:۱۶	۱۲:۱۶	۱۷:۱۵	۱۷:۳۴

تنها ناتوانی در زندگی نگرش و رفتار بد و منفی است.

اسکات‌هامیلتون

قاصدک

خاطره

بی تو از هر در و دیوار چه دردی که نریخت
بر سرم خاطره آوار شد و یاد تو ریخت

بی تو هر بار که با بغض به باران نگرم
اشک لرزید و خیالت ز سرم باز گریخت

محبوبه یوسف‌پور

قاب سبز

تو

می‌خواهم بروم آمستردام. چرا می‌خواهم بروم؟ چون آنجاها نه سیل هست، نه زلزله، نه سقوط هواپیما، نه آلودگی هوا و نه زیر دست و پا ماندن. حالا چرا آمستردام؟ نمی‌دانم. یک لحظه نام این شهر به ذهنم خطور کرد. البته گُل هم آنجا زیاد است. آسیاب بادی هم دارد که به کارم نمی‌آید. به گمانم آنجا سرد باشد که بعید می‌دانم کشنده باشد. اما دروغ گفتم!
من هرگز آمستردام نمی‌روم. می‌دانی چرا؟ چون آنجا «تو» ندارد. اصلا بی «تو» جایی نمی‌روم.

مرتضی‌رویتوند

خبر

پادشاهان و ملکه‌های ادبیات پلیسی

در میان شخصیت‌های دنیای ادبیات کارآگاهی و پلیسی شاید هیچ‌کدام به اندازه شرلوک هلمز و هرکول پوآرو مورد علاقه کتابخوان‌ها نباشند، زیرا این دو کاراکتر بیش از هر چیز دیگری با اتکا به هوش سرشار خود به حل مسائل غامض جنایی می‌پرداختند و نکاتی را می‌دیدند که دیگران، از شخصیت‌های خود داستان گرفته تا مخاطبان، قادر به لمس آنها نبودند.

به گزارش پیام آشنا به نقل از شهروند، درواقع آنچه هلمز و پوآرو را از دیگر کارآگاهان مشهور دنیای ادبیات متمایز می‌کرد وجه ابر انسانی آنها بود و آفرینش چنین شخصیت‌هایی فقط از ذهنی خلاق و متخیل برمی‌آمد که از قضا سر آرتور کانن دویل، خالق هلمز و آگاتا کریستی، آفریننده پوآرو صاحب آن بودند.

چهل و چهار سال پیش در چنین روزی، برابر دوازدهم ژانویه ۱۹۷۶ میلادی، آگاتا کریستی، نویسنده شهیر داستان‌های جنایی که تبحرش در این امر لقب «ملکه جنایت» را برایش به ارمغان آورد در ۸۶ سالگی درگذشت. اهل ادبیات و آنان که این عرصه را با دقت و مداومتی بیش از دیگران می‌کاوند خوب می‌دانند ادبیات پلیسی در مقایسه با دیگر ژانرهای ادبی کمتر جدی گرفته شده است، به‌طوری که هم اهل ذوق و صاحبان قلم‌های شیوا تمایل آنچنانی برای ورود به این عرصه از خود نشان نمی‌دهند و هم کتابخوان‌ها عجله‌ای برای مرور شاهکارهای آن ندارند.

درواقع همین توجه نصفه و نیمه به ادبیات پلیسی نیز مدیون آثار کسانی چون آگاتا کریستی است که غنای آثارشان را قبل از همه صنعت سینما دریافت و با به تصویر کشیدن آن داستان‌های شگرف در قالب فیلم‌های سینمایی و مجموعه‌های تلویزیونی، مخاطبان خود را به تجربه عینی دلهره، خوف و حیرت واداشت. اما باید انصاف داشت؛ نوشتن همه موفقیت‌های این ژانر در عالم سینما به پای خالقان انگلیسی هرکول پوآرو و شرلوک هلمز حتما عین بی‌انصافی است.

با وجود همه نامهربانی‌ها با ادبیات کارآگاهی و در دنیایی که اهل فن تقریبا مطمئن‌اند تا سال‌ها بعد نیز جایزه نوبل ادبیات به پلیسی‌نویس‌ها تعلق نخواهد گرفت، یادنکردن از دیگر ستاره‌های سپهر ادبیات جنایی که آثارشان روی پرده نقره‌ای درخشید بی‌انصافی مضاعف است.

کسانی چون ژرژ سیمنون نویسنده بلژیکی و خالق کمیسر مگره، ریموند چندلر نویسنده آمریکایی و خالق کاراکتر کارآگاه مارلو، دشیل همت دیگر نویسنده آمریکایی و خالق کاراکتر کارآگاه سم اسپید، پیر بوالو و توماس نارسژاک نویسندگان فرانسوی و خالق بسیاری از آثار به یاد ماندنی این ژانر ازجمله «سرگیجه» که آلفرد هیچکاک آن را به فیلم برگرداند، همچنین فرد ریک دار فرانسوی، جان لوکاره انگلیسی، یاکوب آرژونی آلمانی و بسیاری دیگر که چراغ داستان‌های کارآگاهی در ادبیات و سینما هنوز و همچنان روشن از نفت خلاقیت آنان است.

یادداشت

این همه داغ‌های متواتر...

حمیدرضاعسگری

دست به نوشتن نمی‌رود. سنگینی بغض حتی کلمه‌ها و واژه‌ها را درهم پیچیده. چه لحظه‌های سخت و پر محنتی است! ماتمی ماندگار گریبانمان را گرفته است و از اندوه آکنده‌ایم! همه درمانده‌اند از این همه داغ‌های متواتر و بی‌انتها. نوشتنِ حکایت چشم‌های غروب کرده و بی‌برگشت مثل جان کندن است و تصور شوق خشکیده‌ی یک کودک که مرگ، نگاهش را بی فروغ و پروازش را بی فرود گذاشت، به جنون می‌کشد آدمی را!

خُرده مگیرید، گاهی باید گفت ای کاش در این زمانه نبودیم و نمی‌دیدیم این همه سردرگمی در میان تردیدها و تلخی‌ها را! راستی، ما در کجای عالم ایستاده‌ایم که سهم‌مان از مرگ بیش از همه است و قسمت‌مان از زندگی ناچیز و اندک! ملبه‌از ادعاهای پر طمطراق‌مان هیچ است و هیچ‌! پناه گرفتن پشت واژه‌ی تقدیر و تدبیر را وانهادن، نه تنها گره کوری را نمی‌گشاید که مسئولیت‌مان را در دو سرا افزون می‌کند. چه می‌شد کاش یکی می‌آمد روی دیگری از زیستن را می‌نمایاند تا یادمان بیاید که پنجره‌های این خانه را می‌توان به قول سهراب به سمت دیگری گشود تا احساس هوایی بخورد.

گزارش

پولدارهای فقیر

تصیر در بازارچه مرز باشماق کارگری می‌کند. پارسال صاحبکارش کارت بانکی او را گرفته است تا با آن برای یک شهروند عراقی نقل و انتقال پول انجام بدهد. شریک عراقی صاحبکار او زمانی که ارزش ریال ایران سقوط کرد، بسیاری از اجناس و کالاهای موردنیازش ازجمله داروهایی مانند شربت سرفه را از ایران تهیه می‌کرد و به عراق می‌برد. حالا سازمان هدفمندی یارانه‌ها به او اعلام کرده است که به دلیل گردش مالی ۵۰۰میلیون تومان در ماه مشمول کمک معیشتی یا همان یارانه بنزین نمی‌شود. او به «شهروند» توضیح می‌دهد که حالا دیسک کمر امانش را بریده و دیگر نمی‌تواند بارهای ۵۰ و ۱۰۰کیلوگرمی را روی شانه‌اش بگذارد و تا کامیون‌ها ببرد و به همین دلیل یک پراید مدل ۸۵ خریده است تا با آن مسافرکشی کند. عباد شهنه‌زایی در یک مرغداری صنعتی کارگر است. ۳۵ساله است و دو دختر ۱۰ و ۴ساله دارد. دختر بزرگ عباد معلول ذهنی است و او پول ندارد تا دخترش را به مدرسه معلولان بفرستد. عباد از یارانه بنزین محروم شده است، چون به او اعلام کرده‌اند که حدود ۱۱۰میلیون تومان در ماه گردش مالی دارد. صاحبکار او با حساب بانکی عباد واردات خوراک طیور انجام داده است. عباد می‌گوید، تصمیم داشت با یارانه بنزین شهریه مدرسه دختر معلولش را بدهد.

وحید قلعه‌وند کارپرداز یک کلینیک زیبایی در تهران است. یک کلینیک که در آن ۶ پزشک پوست و مو و زیبایی فعالیت می‌کنند و هیچ‌کدام کارتخوان ندارند. کلینیک آنها در منطقه قیطریه تهران است. در کلینیک آنها روزانه ده‌ها جراحی سرپایی کاشت مو و ابرو، جراحی بینی و خدمات پوست و مو انجام می‌شود و پزشکان این مرکز، کارتخوان‌های‌شان را به نام وحید گرفته‌اند و حالا گردش مالی حساب او یک‌میلیارد و ۸۰۰میلیون تومان اعلام شده است و دیگر مشمول یارانه معیشتی نمی‌شود.

وحید یک آپارتمان ۵۰متری در منطقه مرتضوی تهران اجاره کرده و ماهانه یک‌میلیون و ۲۰۰ تومان اجاره می‌دهد. او صاحب سه سر عائله است و فقط ماهانه ۲میلیون و ۵۰۰هزار تومان حقوق می‌گیرد. آنها تازه فهمیده‌اند که مورد سوءاستفاده کارفرمای خود قرار گرفته‌اند حالا که یارانه بنزین برای آنها واریز نشده و گردش‌های مالی سنگینی به نام حساب بانکی‌شان ثبت شده است.

این موضوع درحالی رخ می‌دهد که بازار حساب‌های اجاره‌ای هم در فضای مجازی راه افتاده است. آنها معمولا آگهی‌های خود را با کلید واژه امور مالی و اداری ثبت می‌کنند و برای اجاره‌دادن حساب‌شان با رمز دوم به صورت هفتگی ۴۰۰ تا ۷۰۰هزار تومان طلب می‌کنند اما گویا برخی کارفرمایان حتی حاضر نیستند برای این بازار زیرزمینی پول خرج کنند و از حساب کارگران خود سوءاستفاده می‌کنند

کارت بانکی و کارت ملی وثیقه استخدام

تصیر می‌گوید، صاحبکارش از روز اول استخدام کارت بانکی و کارت ملی او را به‌عنوان وثیقه گرفته است و عباد توضیح می‌دهد که در روز استخدام از او خواسته‌اند که یک حساب بانکی در بانک «...» باز کند و کارت عابربانکش را در اختیار صاحبکارش قرار دهد.

وحید توضیح می‌دهد که در کلینیک زیبایی او را به‌عنوان کارپرداز استخدام کرده‌اند و همان اول به او گفته‌اند که شرط استخدام‌شان این است که دستگاه کارتخوان داشته باشد یا دستگاه کارتخوان تهیه کند. وحید تصور می‌کرد که دیپلم ماشین ابزار دارد، می‌گوید که تصور کرده است که خواسته آنها بسیار عادی و طبیعی است و یک کارپرداز حتما باید کارتخوان داشته باشد.

او می‌گوید که وقتی یک دستفروش مترو هم کارتخوان دارد، به نظرش خواسته کارفرمایش عجیب و غریب نبوده است. این کارگران توضیح می‌دهند که درحال حاضر بسیاری از آگهی‌های استخدام بازاریاب یا ویزیتور و مسئول خرید شرکت‌ها به شرط داشتن کارتخوان شخصی است و طبیعی است که کارتخوان‌ها به حساب بانکی افراد متصل است.

درست زمانی که دولت تصمیم گرفت برای پرداخت یارانه بنزین، حساب بانکی شهروندان را بررسی کند، تعداد زیادی از کارگران ایرانی متوجه شدند که مورد سوءاستفاده کارفرمایان‌شان قرار گرفته‌اند. کارگرانی که می‌گویند نمی‌دانند به کجا مراجعه کنند و چگونه اثبات کنند که گردش‌های سنگین حساب‌های بانکی‌شان مربوط به آنها نبوده است که تبعاتش را بپردازند.

محسن ابراهیمی، معاون حسابرسی اداره مالیات تهران به «شهروند» می‌گوید نمونه‌های زیادی در کشف‌های سازمان امور مالیاتی وجود دارد که کارفرمایان از حساب بانکی و دستگاه‌های کارتخوان کارگران سوءاستفاده کرده‌اند تا مالیات نپردازند.

او تأکید می‌کند که این موضوع مصداق بارز جرم است و کارگران می‌توانند موضوع را به شماره ۱۵۲۶ سازمان امور مالیاتی اعلام کنند و صورتحساب تراکنش‌های مالی‌شان را به این سازمان بدهند تا بررسی شود. ابراهیمی با وجود این توصیه می‌کند که کارگران به هیچ عنوان اجازه ندهند از حساب‌های بانکی و کارتخوان‌شان اشخاص دیگری استفاده کنند، زیرا در صورتی که مشمول پرداخت مالیات شناخته شوند، اثبات جرم بسیار دشوار است.

سنگینی جرم کارفرما روی دوش کارگران

زیان سوءاستفاده از حساب بانکی و کارتخوان کارگران به نگرفتن بسته‌های حمایتی و مالیات احتمالی خلاصه نمی‌شود و مسئولیت کلاهبرداری با شماره حساب دیگران مستقیم متوجه دارنده حساب است. حمید حاج‌اسماعیلی، کارشناس بازار کار، با اعلام این موضوع به «شهروند» می‌گوید موضوع فرار مالیاتی در موقعیتی که دولت در شرایط تحریم اقتصادی بیش از هر زمان دیگری توجه خود را معطوف به درآمدهای مالیاتی کرده، داغ شده است. این موضوع در میان صاحبان سرمایه و کارفرمایان بیش از دیگر اقشار جامعه دیده می‌شود، اما در این میان سوءاستفاده کارفرمایان از کارگران برای دور زدن مالیات و فرار از پرداخت آن به شیوه‌های گوناگون دیده می‌شود به نحوی که این اتفاق گاهی با گرفتن کارت بازرگانی به نام کارگر رخ می‌دهد و گاهی با گرفتن دستگاه کارتخوان یا حتی افتتاح حساب بانکی به نام کارگر که مشخصا تمام این موارد خلاف قانون و تخلف بارز است.

او توضیح می‌دهد که برای رسیدگی به این وضع دو وجه مطرح است که یکی از آنها چاره‌اندیشی از جانب دستگاه اجرایی متولی مالیات و دستگاه‌های دولتی است و آن‌طور که عنوان می‌شود در این بخش سازمان امور مالیاتی درسال جاری تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز کرده، اما هنوز تا رسیدن به نقطه مطلوب در این زمینه فاصله بسیار است. اسماعیلی تأکید می‌کند که این اقدامات تا به اینجا نتیجه‌بخش نبوده، زیرا تا مادامی که اطلاعات کافی و لازم در اختیار دولت نباشد و یک بانک اطلاعاتی جامع و به روز از کارفرمایان و دیگر صاحبان سرمایه که با سرمایه‌شان فعالیت اقتصادی انجام می‌دهند تهیه نشود، نمی‌توان امیدوار بود این‌گونه اقدامات از میان برود. هرچند دستگاه اجرایی مدت‌هاست مطرح می‌کند که می‌خواهد چنین اقدامی را انجام دهد، اما در صحنه عمل این اقدامات آغاز شده اگرچه تا به امروز نتیجه اقدامات صورت گرفته، هیچ بانک اطلاعاتی جامعی را در دسترس قرار نداده است که بتوان بر پایه آن امیدوار بود این‌گونه اقدامات غیرقانونی از میان برود.

به گفته اسماعیلی، وجه دوم هم کارگران و کسانی هستند که از سوی کارفرمایان یا صاحبان سرمایه مورد این‌گونه سوءاستفاده‌ها قرار می‌گیرند. کسانی که غالبا یا برای از دست ندادن شغل خود مجبور به انجام این دست اقدامات می‌شوند یا آگاهی لازم را ندارند و این خود راهی برای سوءاستفاده از آنها می‌گشاید. برخی دیگر هم در فرآیندهای این چنینی قرار دارند که آنها به سبب نسبت فامیلی یا وابستگی به کارفرما و صاحب‌سرمایه در برابر چنین اقداماتی قرار می‌گیرند و معمولا با اطلاع و رضایت خودشان این اقدامات غیرقانونی رخ می‌دهد.

دستگاه اجرایی و مشخصا سازمان امور مالیاتی در بررسی‌های خود باید شرایط افرادی را که این اقدامات غیرقانونی به نام آنان انجام شده، در نظر بگیرند و با بررسی‌های لازم دریابند که گردش مالی این افراد به واسطه آگاهی نداشتن بوده و از آنها سوءاستفاده شده یا خیر و در نتیجه نباید برای آن دسته از کارگرانی که مورد سوءاستفاده کارفرمایان‌شان قرار گرفته‌اند، موارد مالیاتی اعمال شود و کارفرمایان‌شان باید بازخواست شوند. البته نهادهای متولی امور کارگران در کشور به علاوه نهادهای صنفی نیز لازم است آموزش‌های لازم را به این قشر بدهند تا از ناحیه کم آگاهی برخی از آنها کارفرمایان‌شان نتوانند موارد غیرقانونی را با استفاده از آنها انجام دهند.

یادداشت

در جست‌وجوی معنا

هواپیمایی سقوط کرد و بهت و بغض فراوان برای ما به‌جا گذاشت. در کنار آن سؤال‌های فراوان در ذهن‌مان شکل گرفت و همزمان انگار سرگیجه تاب ما را برید. تمام این حس‌های سهمگین چهار روز نفس‌گیر را برای ما رقم زدند. گریز از مجهول و چنگ انداختن به پاسخ در ذات انسانی ما نهفته است. آنچه ما را به انسان بدل می‌کند همین تلاش مدام برای رسیدن به حقیقت است، یا دست‌کم تلاش برای رسیدن به حقیقتی است که آرام‌مان کند و از میزان اضطراب انسانی‌مان کم کند. این ویژگی انسانی، از روزهای غارنشینی و روایت ترس‌ها و غارنگاره‌ها همراه ما مانده است و احتمالاً آیندگانی از راه می‌رسند و شبیه رصد باستانی ما از غارنگاره‌ها، توئیت‌ها و عکس‌های ما از این روزهای پرهیاهو را مورد بررسی قرار می‌دهند، شاید به استدلال‌هایمان بخندند، شاید با ترس‌هایمان همراه شوند و چه بسا در این میانه، داستان‌هایی روایت‌پذیر پیدا کنند.

مهم این است که تلاش ما برای رسیدن به آگاهی، بیشتر از قرن‌های گذشته با سردرگمی و اضطراب و سرگشتگی دم‌خور شده است. اگر انسان در روزهای دور می‌توانست با قطعیت به طبیعت مشهود اطرافش نگاه کند، ما در فضای ذهنی مضطربی دست و پا می‌زنیم که ذات آن با عدم قطعیت پیوند خورده است. خبرهای متعدد از دل گفتمان‌های پرتعداد، نفس ما را برای پیدا کردن یک معنای قطعی به شماره انداخته‌اند. یک نفر از آن سر دنیا تکه‌ای از یک پازل را رو می‌کند که حاصلش برای ما چیزی بیش‌تر از سردرگمی و کلافگی نیست. در دو تا چهار تای نخستین، آن تکه پازل منطقی به نظر می‌رسد؛ اما آیا واقعاً منطقی است؟ ما نمی‌دانیم و همین ندانستن، عدم‌قطعیتی را برای ما رقم می‌زند که با چشم‌های دودوزننده به اطراف نگاه می‌کنیم و هر جمله را با این تأکید آغاز می‌کنیم: «شنیدی...» به‌هر حال، ما به‌دنبال معنایی که قطعیت در آن حرف اول را می‌زند مدام از این شبکه خبری به آن شبکه خبری در نوسان هستیم. از شبکه‌های اجتماعی به دنیای اطراف سرک می‌کشیم و دیده‌هایمان، حدس و گمان‌هایمان به این سردرگمی دامن می‌زنند. راهکار مد قرار دادن هر تکه از پازل با منبع مشخصش در الگوی از پیش تعیین شده است. آن‌وقت از دل شباهت‌ها و تفاوت‌ها به نتیجه‌ای قطعی‌تر می‌رسیم اما زمان‌بر است. سخت است. حتی گاهی پیچیدگی‌اش در شناخت گفتمان‌ها کار دست ما می‌دهد. به هر حال هر اندازه که یک گفتمان بتواند در ذهن روایی ما تکه‌ای موجه‌تر و به‌ظاهر منطقی‌تر قرار دهد، ما ناخودآگاه به سمت آن کشیده می‌شویم و باورپذیری‌اش برایمان بیشتر می‌شود. باید باور کرد که آخرش، هیچ بعید نیست که همه‌مان ۱۰ سال دیگر چشم باز کنیم و متوجه شویم گول حضور در لحظه را خورده‌ایم و تاریخ، برگه‌هایی از واقعیت برایمان رو کند و بهت‌زده بر جا بنشینیم. هیچ چیز بعید نیست. فقط کافیست باور کنیم که ما انسان هستیم و در دایره دانایی‌مان، محدودیت‌های فراوان وجود دارد. به هر حال ما موجوداتی روایت‌شنو هستیم که برای ذره‌ای آگاهی بیشتر حاضریم هر تحلیلی را بپذیریم و ذهن ما، شبیه مسیری که در گذشته طی کرده است، با هر گفتمانی که خوراک آسان‌تری به او بدهد راحت‌تر ارتباط برقرار می‌کند و آن را باورپذیرتر می‌پندارد. هر اندازه اوج و فرودهای داستانی، به تصور ما نزدیک‌تر باشند، باورشان برای ما راحت‌تر است.

با این اوصاف، چه می‌شود اگر تمام این اطلاعات گمراه‌کننده باشند؟ همه‌شان؟ و ما در تکرار سناریوی یک جنگ از پیش تعیین‌شده دست و پا می‌زنیم؟ آیا این سرگشتگی که به جان ما رخنه کرده، به‌دلیل ناتوانی‌مان در واکنش است؟ آیا برای توقف این اوضاع کاری از دست ما برمی‌آید؟ باور به این حقیقت که ما در تلاش برای رسیدن به معنا، کشف سازوکار جهان و به دست آوردن ذره‌ای آگاهی با محدودیت زمانی و استدلالی مواجه هستیم، به کمک‌مان می‌آید تا از بازی‌های این برهه حساس گذر کنیم. در شرایطی که خبرها از هر سو روانه‌اند و گفتمان‌های مختلف ما را به هر سمتی که خودشان می‌خواهند پیش می‌برند، بیش از آنکه آگاهی انسان اهمیت داشته باشد، پذیرش ناآگاهی است که ما را به انسان‌هایی غمگین اما در جست‌وجوی معنا تبدیل می‌کند و هر قدم که اطلاعاتی واقعی در اختیارمان قرار می‌دهند، از سرگشتگی ما کم می‌کند. هرچند در اتفاق دردناک سقوط هواپیما، آنچه از سرگشتگی‌مان کم کرد، به بار غم‌هایمان اضافه کرد.

نگار مفیدایران

بریده جراید

اقدام جالب کتاب‌فروشی کاپیتول هیل واشنگتن

ایست سیتی- در این کتاب‌فروشی که قرار است بهار امسال به طور رسمی افتتاح شود اعلام شده است که علاوه بر فروش کتاب و وسایل فرهنگی یک سری مراسم با عنوان کلوب‌ها یا باشگاه‌های کتاب برگزار می‌کند.

ساکنان محله کاپیتول هیل در واشنگتن از این پس به جای استفاده از کتابخانه کنگره می‌توانند با دسترسی بهتر به کتاب‌ها از کتابخانه جدید خود استفاده کنند. کاپیتول هیل محله‌ای در واشنگتن است که کنگره آمریکا در آن قرار دارد و یکی از بزرگ‌ترین کتابخانه‌های جهان را دارد ولی در دسترس بودن کتاب‌ها موضوعی است که این محله از آن بی‌بهره بوده است.

کتاب‌فروشی ایست سیتی (**East City Bookshop**) به نوعی در شرق واشنگتن احداث شده است و به خاطر همین نامش را به این عنوان انتخاب کرده است.

در این کتاب‌فروشی که قرار است بهار امسال به طور رسمی افتتاح شود اعلام شده است که علاوه بر فروش کتاب و وسایل فرهنگی یک سری مراسم با عنوان کلوب‌ها یا باشگاه‌های کتاب برگزار می‌کند که نوعی گردهم جمع شدن کتابخوان‌ها و کتاب دوستان پایتخت نشین آمریکا محسوب می‌شود.

مسئولان این کتاب‌فروشی هدف از برگزاری این باشگاه را جمع شدن دوستداران کتاب از تمام اقشار سنی اعلام کرده‌اند.

چه طور ترس آزادی را از ما می گیرد؟

همشهری- ما با ترس پا به این دنیا می‌گذاریم و در همان گنگی پس از تولد، زمانی که قدرت تعقل نداریم، این حس در وجودمان می‌پیچد که آیا دنیا جای امنی برای زیستن ماست؟ و آیا هر نشانه‌ای از دنیای بیرون، تهدیدی برای بقای ما نیست؟ اما چگونه می‌توان در جهانی پر از احساس ترس زندگی کرد؟

لارس اسوندسن، فیلسوف نروژی، در مقدمه کتاب فلسفه ترس می‌نویسد: «این کتاب نتیجه عصبانیت هر چه بیشتر من از سلطه‌ای است که ترس بر زیست جهان ما پیدا کرده است. این کتاب حمله‌ای است به این گرایش که عملا همه پدیده‌ها را باید از منظر ترس مورد توجه قرار داد.»

اسوندسن استاد دپارتمان فلسفه دانشگاه برگن است. او در کتاب فلسفه ترس، در هفت فصل، زندگی ما در جهانی را توضیح می‌دهد که فرهنگ ترس بر آن حاکم است. نویسنده در فصل اول، فرهنگ ترس را شرح می‌دهد، اینکه چگونه ترس به یک «عینک ذره‌بینی» تبدیل شده که ما جهان را از پشت آن نظاره می‌کنیم. ترس با ما سرشته شده و گویا از نخستین احساساتی است که با ما متولد می‌شود.

در فصل دوم، اینکه ترس چه جور پدیده‌ای است شرح داده و رویکرد علوم مختلف نسبت به آن بیان می‌شود. فصل بعد، ترس در جامعه خطرخیز را توضیح می‌دهد و نویسنده نشان می‌دهد که تلاش ما برای به حداقل رساندن خطر، حاوی چه جنبه‌های غیرعقلانی زیادی است. فصل چهارم، درباره این است که آدمی چطور داوطلبانه به استقبال ترس می‌رود، در حالی که مدام از آن می‌گریزد.

فصل پنج درباره فرهنگ اعتماد است و آسیبی که ترس بر اعتماد اجتماعی بر جا می‌گذارد. هر چه اعتماد عمومی کاهش یابد، دامنه ترس گسترده‌تر می‌شود و این خود تاثیر مخربی بر روابط اجتماعی می‌گذارد. هر چند که ترس خاصیت یکپارچه‌کنندگی دارد و این در بسیاری از فلسفه‌های سیاسی از جمله فلسفه سیاسی ماکیاولی و هابز مشاهده می‌شود.

فصل ششم با عنوان سیاست ترس، پیرامون نقش ترس در فلسفه‌های سیاسی است و نویسنده به این می‌پردازد که از ترس، در پروژه‌های جنگ علیه تروریسم، چه بهره‌برداری‌های سیاسی صورت گرفته است. او در ابتدای فصل، از دیالوگی از انیمیشن **South Park** نقل قول می‌کند:

کارتمان: «من از ترس استفاده می‌کنم تا مردم رو وادار کنم گوش به فرمان من باشند.»

بارت سیمپسون: «آهان این یه جورهایی شبیه تروریسم نیست؟»

کارتمان: «نه عزیز شبیه تروریسم نیست! خودِ خود تروریسمه!»

در فصل هفتم، با عنوان فراسوی ترس، او شیوه‌ای برای مواجهه با فرهنگ ترس ارائه می‌دهد. اینکه چطور آزادی خود را در جهانی بازیابیم که ترس در آن، مدام توسط رسانه‌ها تبلیغ می‌شود. او می‌نویسد: «پراکندن ترس، امنیت هستی‌شناختی ما را تضعیف می‌کند. یعنی آن امنیت پایه‌ای که لازمش داریم تا بتوانیم زندگی روزمره را با خوبی و خوشی سپری کنیم. ما بدبخت و بیچاره شده‌ایم، به این معنا که آدم‌هایی شده‌ایم که فقط رنج می‌بریم، آدم‌های منفعلی که منتظرند ببینند چه بلایی سرشان می‌آید. ترس آزادی ما را ربوده است.»

اسوندسن معتقد است آرزوی جهانی بدون ترس است که هر روز ما را بیشتر می‌ترساند. او می‌گوید فرهنگ ترس فرهنگی بدبینانه است. او از رمان هیولاهای نامرئی نوشته چاک پالانیک نقل قول می‌کند: «کی آینده، به جای آنکه پر از امید باشد، پر از ترس و تهدید شد؟»

او می‌نویسد: در فرهنگ ترس و فرهنگ قربانیان، مفهوم پیشرفت امری محال است. در چنین جهانی، حداکثر چیزی که می‌شود فکرش را کرد این است که شاید بتوان جلوی هر چه بدتر شدن اوضاع را گرفت. اگر کسی این احساس را نداشته باشد که زمام زندگیش را در دست دارد و به خودش هم اعتماد نداشته باشد که می‌تواند به اندازه سهمش، جهان را به جای بهتری برای زندگی تبدیل کند، آینده اصلا نمی‌تواند جالب باشد.

از نظر اسوندسن، مسئله از میان بردن ترس نیست، ترس همیشه بوده و همیشه هم خواهد بود. اما شاید تنها معنای آن این باشد که اینجا، در این زندگی، چیزهایی هستند که برای ما معنا دارند و عزیز هستند. نگرانی ما از چیزهایی است که زندگی ما و کسانی را که دوست داریم، تهدید می‌کنند. او در آخر امید را به خوانندگان پیشنهاد می‌دهد. اینکه ترس می‌تواند چنان فراگیر شود که همه معنای زندگی ما را ویران کند. اما از سوی دیگر ما «امید» را داریم، که اعتمادبخش و فعال است. «امید می‌تواند ما را برکشد و ترس می‌تواند غرق‌مان کند.» کتاب فلسفه ترس، ترجمه خشایار دیهیمی است و نشر کمان از سال ۹۳ تا ۹۸، ۸ چاپ از آن را روانه بازار کرده است.

از تمام خوانندگان پیام آشنا می خواهیم، یکی از مهم ترین مشکلاتی که در محله ی زندگی خود با آن دست به گریبان هستید برایمان پیامک کنید تا در ستون «پیامک های وارده» با نام تان -در صورت تمایل- منتشر شود.

۳۰۰۰۴۸۰۲۶۰۰۶۰۰